

تاریخ خونین جنبش چپ و کمونیستی ایران

انشعاب‌ها

بلای جان جنبش‌ها

گفتگو با محمد علی عموی

جریان جلال آل احمد و نیروی سوم چه بود؟

عموی: بعد از شکست آذربایجان و در سال ۱۳۲۶ انشعابی در حزب رخ داد. این دوران، دوران افت حزب توده ایران بود. افزون بر فشارها و حملات دولتیان و دیگر مخالفان، انتقادات درون حزبی آغاز شد، چراهایی مطرح شد؛ مانند: چرا حزب از جریانی که به این سادگی از بین رفت حمایت کرد، چرا متکی به شوروی بود و چراهای فراوان دیگر، در درون رهبری حزب نیز خلیل ملکی سردمدار انتقاد شد، بعد از شکست فرقه دموکرات او تندتر از دیگران در موضع انتقاد قرار گرفت. به یاد دارم آن زمان در کلوب مرکزی حزب (واقع در خیابان فردوسی)، زحمتکشان گروه گروه روی نیمکت‌ها می‌نشستند و یکی از رهبران حزب به ایرادها و انتقادهای افراد پاسخ می‌داد. اما خلیل ملکی و تعدادی از روشنفکران حزب از جمله جلال آل احمد (که عضو حزب و جزو روشنفکران حزب بود) فکر دیگری را در سر داشتند و عنوان «اصلاح طلبان» برخورد نهاده بودند، اما درصدد قبضه کردن رهبری حزب بودند. چگونگی این روند بسیار جالب است. در آن ایام دکتر بقایی مظهر مبارزه با حزب توده ایران بود و به توصیه سفارت آمریکا حزب «زحمتکشان» را به وجود آورد، سپس خلیل ملکی، جلال آل احمد و همراهانشان به این حزب پیوستند، بعد از آن به علت شرایطی که قوام السلطنه در ماجرای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به وجود آورد و پیامی که توسط «اسپهدی» از جانب بقایی به قوام السلطنه رساند و با او تماس گرفت و... هنگامی که ملکی و دوستانش از بقایی راجع به این اقدام توضیح خواستند به گفته آل احمد، او با پس گردنی آن‌ها را از حزب بیرون انداخت، سپس وجهه ملی آن‌ها گل کرد و شدند نیروی سوم، به دنبال آن خلیل ملکی «جامعه سوسیالیست‌ها» را به وجود آورد و جلال آل احمد که مدت‌ها بود از سیاست کنار کشیده بود نیز کم کم متحول شد و به دنبال مسافرتی که به مکه کرد کتاب «خسی در میقات» را نوشت و بعد از بازگشت از مکه یک مسلمان تمام عیار شد.

جلال آل احمد جزو نیروهای حزب توده بود؟

عموی: جزو نیروهای روشنفکر و رادیکال حزب بود.

شما هم با آل احمد همکاری داشتید؟

عموی: همکاری نزدیک نداشتم، اما از نوشته‌هایش خوشم می‌آمد، آن‌ها خیلی فعال بودند. به هر حال آل احمد بعدها پای خود را عقب کشید و حتی از گروه ملکی نیز خارج شد. به قول خودش در واقع پای خود را از سیاست کنار کشید و در خط ادبیات، کارهای فرهنگی و نوشتن کتاب و... افتاد و سپس هم به سمت کانون نویسندگان رفت.

گروه ملکی موسوم به گروه سوم چگونه به وجود آمد؟

عموی: پس از شکست آذربایجان و بالا گرفتن انتقادات در درون حزب، خلیل ملکی که عضو کمیسیون تفتیش حزب و از چهره‌های نسبتاً بارز و یکی از معلمان درون حزب بود

که کتاب معروف پلخانف «نقش شخصیت در تاریخ» را ترجمه کرده بود که همگان استفاده می‌کردند. همچنین معلم کلاس‌های کادر هم بود همراه با شماری از روشنفکران دست به انشعاب زدند و از حزب جدا شدند. جدا شدن ملکی از حزب بسیاری از روشنفکران حزب را با خود همراه کرد، این عده ابتدا خود را گروه «اصلاح‌طلب درون حزب» نامیدند و نسبت به سیاست اکثریت رهبری حزب انتقاد داشتند و خواستار تغییرات جدی در ترکیب رهبری حزب و سیاستگذاری‌های آن بودند.

این افراد دقیقاً چه کسانی بودند؟

عموئی: بخشی از روشنفکران حزب، کسانی چون جلال آل احمد، انور خامه‌یی، دکتر خنجی، مهندس زاوش، ابراهیم گلستان، مهندس زنجانی، حسین ملک در کنار خلیل ملکی به انشعاب از حزب دست زدند. دکتر اپریم هم در همین زمان از حزب کناره گرفت اما با انشعابیون ملکی نبود. او معتقد به سازماندهی یک هسته محدود کمونیستی به نام «آوانگارد» بود. کتابی به نام «چه باید کرد» نوشت و سپس به انگلستان رفت. این افراد تحت عنوان اصلاح‌طلبان حزب در واقع خواهان انشعاب نبودند و فکر می‌کردند با دامن زدن به موج نارضایی در داخل حزب خواهند توانست رهبری حزب را قبضه کنند، اما با آشکار شدن نیت شان به ناچار خود را «جمعیت سوسیالیست ایران» بیان کردند. آن‌ها در حقیقت می‌خواستند علیه رهبری حزب کودتا کنند و رهبری را در دست بگیرند. زیرا رهبری حزب در آن زمان در موقعیت ضعیفی قرار داشت و از همه طرف در معرض اتهام، فشارهای درونی و فشارهای حکومتی بود و این وضع با خروج تعداد قابل توجهی از رهبران حزب از کشور همزمان بود. این گروه ابتدا خود را به عنوان اصلاح‌گر مطرح کردند، لذا بسیاری از منتقدان درون حزب به خصوص قشر روشنفکر حزب، جذب آن شدند. البته زحمتکشان به سمت آن نرفتند و فقط روشنفکران بودند که به این سمت رفتند. به گمان من بسیاری از **انتقادات انشعابیون** درست بود، اما عملکرد آنان نادرست بود. اگر اصلاح‌طلب بودند باید می‌ماندند و اصلاح می‌کردند نه این که راه کینه‌توزی را در پیش بگیرند.

در واقع به نوعی یک حزب الیت گرا شد؟

عموئی: حزب نه ولی جریانی از این قبیل. بله. زیرا روشنفکرانی چون جلال آل احمد، دکتر رحیم عابدی، مهندس زاوش، مهندس زنجانی، انور خامه‌یی، ابراهیم گلستان هسته اصلی انشعاب بودند. رادیو مسکو انشعاب را محکوم کرد، بر این مبنا که اصلاً در تاریخ جنبش مارکسیستی، **انشعاب به هر بهانه و با هر شکلی، تضعیف جنبش است.** تعداد زیادی که به اتحاد شوروی اعتماد داشتند، دوباره به حزب برگشتند. در نتیجه این آقایان اصلاً اعلامیه خود را عوض کردند و این بار حزب را منحرف خواندند و گفتند که می‌خواهند راه دیگری در پیش گیرند. ابتدا در فکر این بودند که در چه سازمانی حضور به هم برسانند. مدتی تنها به کار مطبوعاتی پرداختند و در روزنامه «شاهد» می‌نوشتند. تا زمانی که دکتر بقایی حزب زحمتکشان را تشکیل داد. لذا به آن حزب ملحق شدند. فعالیت آن‌ها درون حزب زحمتکشان ادامه داشت و این در شرایطی بود که دکتر بقایی از قوام‌السلطنه فاصله گرفته و به دکتر مصدق نزدیک شده بود. فعالیتش آن چنان چشمگیر بود که اگر قرار بود نسبت به شخصیت‌های درون ملیون داوری شود، بعد از دکتر محمد مصدق نام دکتر مظفر بقایی مطرح می‌شد. او و شماری از اعضای بعدی جبهه ملی چون مکی، حائری زاده، احمد ملکی و عباس خلیلی زیر عنوان «کمیسیون مطبوعاتی جبهه

ملی» با سفارت امریکا نشست و برخاست داشتند. بقایای سخنرانی متبحر، بسیار فعال، توانا در بسیج و ارگانیزه کردن افراد و اوباش بود. پس از شکل گیری جبهه ملی و زمانی که برای مساله انتخابات عده ای از چهره‌های ملی (۱۹ نفر) در معیشت دکتر مصدق جلوی کاخ مرمر رفتند و تحصن اختیار کردند تا تضمین داده شود که انتخابات، انتخاباتی آزاد خواهد بود، بقایای در بین آن‌ها جایگاه معتبری کسب کرده بود. اما پس از خودداری دکتر مصدق از پذیرفتن پیشنهاد امریکا، چهره واقعی بقایای، مکی، حائری زاده و بسیاری از اعضای نخستین جبهه ملی افشا شد. آن‌ها به ویژه پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در جبهه درباریان جای گرفتند و به صورت فعال ترین دشمنان جبهه ملی درآمدند.

در این دوره موضع حزب چگونه بود؟

عمومی: این دقیقا زمانی است که حزب توده ایران به بازبینی سیاست‌های خود نسبت به نهضت ملی شدن نفت، به ویژه نسبت به دولت ملی مصدق پرداخته بود. کتاب «تاریخچه واقعی جبهه ملی» به قلم احمد ملکی که خود از جمله همکاران اولیه جبهه ملی بود، چهره واقعی آن مرتدان نسبت به جنبش را تا حدود زیادی برملا می‌کند.

راه توده ۱۲۱
05.02.2007